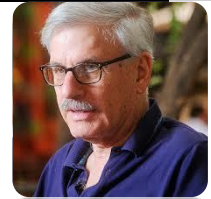


اکوسوسياليسم از والتر بنيامين تا هوگو بلانکو

ميشل لوى

ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



اکوسوسیالیسم چیست؟

اکوسوسیالیسم گرایشی است سیاسی مبتنی بر یک بینش ذاتی: حفظ تعادل بوم‌شناختی (اکولوژیکی) کره‌ی زمین و بنابراین حفظ محیط زیست مناسب و مطلوب برای گونه‌های زنده، از جمله خود ما، با منطق توسعه‌طلب و مخرب نظام سرمایه‌داری سازگاری ندارد. پی‌جویی رشد در کوتاه‌مدت زیر سایه‌ی همایونی سرمایه - در دهه‌های آینده - منجر به یک فاجعه‌ی بی‌مثال در تاریخ انسانی خواهد شد: گرمایش جهانی.

میلیاردها، رؤسا، بانک‌داران، سرمایه‌گذاران، وزرا، سیاست‌مداران، مدیران بنگاه‌ها و «کارشناسان»: (او در یک کلام) تصمیم‌گیران این سیاره، پرورش‌یافته‌ی عقلانیت کوتاه‌فکر و کوتاه‌نگر سیستم، با جبری ذهنی به رشد و توسعه و مبارزه برای تثبیت موقعیت بازار و مرزهای سودآوری و سواست رقابت، گویی از اصل اخلاقی لویی پانزدهم پیش از انقلاب فرانسه پیروی می‌کنند: «پس از من گو سیل بیاید». اما وقوع این سیل قرن بیست‌ویکم می‌تواند چون افسانه‌های کتاب مقدس باشد، به شکل خیزش بی‌امان آب‌ها ناشی از تغییر اقلیم و ذوب شدن یخچال‌های جهانی، که در زیر امواج سخت آن تمدن‌های انسانی در نواحی ساحلی مانند نیویورک، لندن، ونیز، آمستردام، ریودوژانیرو و هنگ‌کنگ، غرق خواهند شد.

در مواجهه با این فاجعه‌ی نزدیک، اکوسوسیالیسم چه طرح و برنامه‌ای دارد؟ آن پیش‌فرض بنیادینی که در خود این اصطلاح نهفته، این است که سوسیالیسم غیربوم‌گرا به بن‌بست خود رسیده و بوم‌شناسی غیرسوسیالیستی نیز ناتوان از مقابله با بحران بوم‌شناختی حاضر است. گزاره‌ی پیشنهادی اکوسوسیالیست‌ها مبنی بر پیوند جریان سرخ یعنی نقد مارکسیستی بر سرمایه و پروژه‌ی جامعه‌ی بدیل، و طیف سبزها یعنی نقد بوم‌گرایانه بر تولیدگرایی، هیچ ارتباطی با برنامه‌های دولت‌های ائتلافی سوسیال‌دموکرات‌ها و برخی احزاب سبز، اصطلاحاً ائتلاف «سبز-سرخ»، که مبتنی است بر برنامه سوسیال - لیبرالی مدیریت سرمایه‌داری، ندارد.

اکوسوسیالیسم پیشنهادی **رادیکال** است، یعنی [درست] می‌رود سر وقت **ریشه‌های** بحران زیست‌محیطی، که این خود اکوسوسیالیسم را متمایز می‌کند هم از انواع نسخه‌های سوسیالیسم تولیدگرایی قرن بیستمی، چه سوسیال‌دموکراسی و چه

شاخه‌ی استالینیستی کمونیسم، و هم از جریان‌های بوم‌شناختی که به شکل‌های مختلف خود را با نظام سرمایه‌داری وفق می‌دهند. هدف این پیشنهادِ رادیکال نه تنها تحولِ مناسباتِ فعلی تولید، ابزارِ تولید و الگوهای مصرفِ غالب، که هم‌چنین خلقِ **شیوه‌ای نو برای زندگی** از طریقِ گسست از پایه‌های تمدنِ صنعتی/سرمایه‌داریِ مدرن غرب است.

در این مقاله‌ی کوتاه به جای بیانِ تاریخچه‌ی اکوسوسیالیسم ایده‌های دو نفر از پیشگامانِ مهم این حوزه، ویلیام موریس و والتر بنیامین، را به اختصار شرح می‌دهیم و در ادامه خیزشِ دوباره‌ی اکوسوسیالیسم از دهه‌ی ۱۹۷۰ را با نگاهی خاص به رهبرِ بومیانِ پرو، هوگو بلانکو، کوتاه بررسی می‌کنیم.

ویلیام موریس

ویلیام موریس (۱۸۳۴-۱۸۹۶) یک سوسیالیستِ انقلابی بود که نسبت به مصرف‌گرایی و تولیدمحوریِ تمدنِ سرمایه‌داریِ مدرن حساسیت داشت. او به‌عنوانِ روشنفکریِ خوش‌فکر و بااستعداد، شاعر، رمان‌نویس، نقاش، معمار و دکوراتیو جایگاهی یکه در تاریخِ سوسیالیسمِ انگلستان به خود اختصاص داده است. او در ردای بنیان‌گذارِ انجمنِ حفاظت از بناهای باستانی و عضوی از انجمنِ انحصاریِ **برادری پیشارافائلی**^۱ که ادوارد بورن جونز و دانته گابریل روزتی از جمله اعضای آن بودند، پس از سال ۱۸۸۰ سوسیالیست و نویسنده‌ای انقلابی بدل شد که فعالیت‌ها و نوشته‌هایش جایی مابین مارکسیسم و آنارشیزم قرار می‌گرفت.

موریس در توصیفی گیرا در مقاله‌ی معروفِ سال ۱۸۹۴ «چگونه سوسیالیست شدم» شیوا و موجز هنرِ رزمی و مبارزه را به هم پیوند می‌دهد: «جدا از میل به خلقِ چیزهای زیبا، آن چه زندگیِ مرا به‌پیش رانده و می‌راند تنفر از تمدنِ مدرن است.»^۱ کتاب شناخته‌شده‌ی او، رمانِ آرمانگرایانه‌ی **اخباری از ناکجا** (۱۸۹۰)، چشم‌اندازی خیالی را از انگلیسِ سوسیالیست در سال ۲۱۰۲ ترسیم می‌کند. برخلاف

^۱ William Morris, 'How I Became a Socialist' (۱۸۹۴), Political Writings, ed. A.L. Morton, London: Lawrence & Wishart, ۱۹۷۹, p. ۲۴۳.

سوسیالیست‌های تخیلی قرن ۱۹ موریس درس مشترک بین مارکس و آنارشیت‌ها را دنبال می‌کند: اتوپیا [آرمان‌شهر] نمی‌تواند تنها با ترک یک جامعه‌ی فاسد برای تجربه‌ی یک زندگی مطلوب در کنار آن، پا بگیرد؛ مساله تحول خود جامعه از طریق اقدام جمعی طبقات تحت ستم است. به بیان دیگر موریس یک آرمانگرای انقلابی بود و یک مارکسیست آزادی‌خواه. او در یک فصل کامل از کتاب "تغییر چگونه اتفاق می‌افتد" داستان چگونگی گذار حماسی از برده‌داری تجاری به آزادی را از طریق جنگ داخلی بین کمونیست‌ها و ضد انقلاب شرح می‌دهد، با پایانی پیروزمندانه برای شورشیان.

اقتصاددان بوم‌گرا، سرژی لاتوچ، موریس را از جمله پیشروان نظریه‌ی «عدم رشد» (de-growth)^۲ می‌داند، اما صحیح‌تر آن است که او را در مقام یک اکوسوسیالیست ببینیم. به هر نحو، برخلاف بسیاری از سوسیالیست‌های زمان خود، او تأثیرات فاجعه‌بار سلطه‌ی سرمایه‌داری بر طبیعت را دریافت. چنان‌که نقد پرشور او بر تمدن سرمایه‌داری در مقایسه با [گرایش سوسیالیسم] تولیدگرایی که مدت‌های مدید بر تفکر چپ سایه انداخته بود، امروزی‌تر می‌نماید.

در مقاله‌ای به سال ۱۸۸۴ با نام «کار مفید در مقابل رنج بی‌حاصل» (Useful Work versus Useless Toil) او کالاهای تولیدشده در سرمایه‌داری تجاری را وسایل تیره‌بختی (miserable makeshifts) می‌نامد و توضیحی اضافه می‌کند که ابعاد بوم‌شناختی‌اش نسبت به آن زمان کاملاً غیرمعمول است:

این چیزها [...] من هیچ‌گاه آن‌ها را ثروت نخواهم شمرد: آن‌ها ثروت نیستند زباله‌اند. ثروت آن چیزی است که طبیعت به ما می‌دهد و آن‌چه انسان عاقل می‌تواند از مواهب طبیعت، تنها برای استفاده‌ی معقول، بردارد. نور خورشید، هوای تازه، زمین آنجا که هنوز برای توسعه شخم نخورده، غذا، لباس و مسکن لازم و مناسب، دانش از هر نوعی و امکان آموزش دانش، [...] آثار هنری، آن نوع زیبایی که انسان به مثابه انسان خلق می‌کند [...]. هر آن چیزی که لذت بشری را برآورده می‌کند، آزاد و انسان‌وار و بدون تباهی. این یعنی ثروت.^۱

^۱ Morris, 'Useful Work versus Useless Toil', Political Writings, p. ۹۱.

موریس بی هیچ قیدوشرطی اخلاقِ کارِ پروتستانی^۱ را رد می‌کند: «آن جزم نیمه‌مذهبی که کار در هر شرایطی موهبت و برکتی برای کارگر است ریاکارانه و نادرست است، باوری مناسب کسانی که از کار دیگران ارتزاق می‌کنند»، همان طبقه‌ی انگل‌وارِ مسلط. کار تا آن‌جا خوب است که «موجباتِ راحتی و آسایش را فراهم کند» اما در تمدنِ سرمایه‌داری چنین نیست: «چه کمیاب است اوقات فراغتی که هر یک از ما در آن خود را بخشی از طبیعت احساس کنیم و با آرامش، متفکرانه و شاد مسیرِ زندگی خود را نقش بزنیم [...]». برای جذاب کردنِ کار، کار باید با کسبِ مالکیتِ وسایلِ تولید از سوی جامعه، از تسلطِ نگاهِ ستمگرانه و سودپرستانه‌ی سرمایه‌آزاد شود. آن وقت کار نه برای برآوردنِ الزاماتِ بازار که پاسخ‌گوی نیازهای جسمانی واقعی: غذا، لباس، مسکن، و نیازهای معنوی: شعر، هنر، علم، خواهد بود. پس از انقلاب، زمانِ کار بسیار کاهش خواهد یافت چرا که «ما مجبور به کار برای تولیدِ چیزهایی که نمی‌خواهیم نیستیم، مجبور نیستیم کار کنیم برای [به دست آوردن] هیچ چیز».^۱

در مقاله‌ی سال ۱۸۸۴ با نام «هنر و سوسیالیسم»، موریس استدلال می‌کند تنها با دگرگونی سوسیالیستی، با پایان دادن به قوانین بی‌رحمانه‌ی سرمایه‌داریِ تجاری است که ما می‌توانیم بر شرایطِ غم‌انگیزِ فعلی، «که زمین‌های سبز و آب تمیز ما، و هوایی که تنفس می‌کنیم [...] آلوده شده است، غلبه کنیم. [...] بگذارید بنوشیم و بخوریم پیش از آن که از آلودگی خفه شویم».^۱ از این رو پیش‌روتر از زمانِ خود، با انتقاد از خلقِ نیازهای کاذبی که تجارت‌گرایی بانی آن است، با نقدِ فجایع اجتماعی و زیست‌محیطی که سرمایه‌داریِ صنعتی مسبب آن است، با نقد بر کارِ «نفرت‌انگیز» در خدمتِ سودآوری، با نقد بر آلوده کردنِ طبیعت به دست آلاینده‌های سرمایه‌داری، به راستی که می‌توان موریس را نخستین پیامبرِ اکوسوسیالیسم دانست.

^۱ Morris, *Political Writings*, pp. ۹۶, ۹۷, ۱۰۷.

^{۱۱} Morris, 'Art and Socialism', *Political Writings*, p. ۱۱۶.

والتر بنیامین

همانند ویلیام موریس، والتر بنیامین نیز یکی از معدود مارکسیست‌هایی است که پیش از سال ۱۹۴۵ نقدی رادیکال بر مفهوم تسلط بر طبیعت و رابطه‌ی جنایکارانه‌ی تمدن با طبیعت داشته است. در کتاب **خیابان یک طرفه** به سال ۱۹۲۸ بنیامین ایده‌ی تسلط بر طبیعت را به مثابه ایده‌ی «امپریالیستی» رد می‌کند و به جای آن مفهوم نوی «تسلط (mastery) بر رابطه‌ی میان طبیعت و انسان را پیش می‌کشد».ⁱ

جوامع باستانی در هماهنگی بیش‌تری با طبیعت به سر می‌بردند. در کتاب «پاریس عصر امپراتوری دوم در بودلر» (۱۹۳۸) بنیامین «تسلط» (Beherrschung) بر طبیعت از سوی انسان و «بهره‌برداری و استثمار» (Ausbeutung) آن را به پرسش می‌گیرد. به همان‌گونه که باستان‌شناس قرن نوزدهمی باچوفن نشان داده بود، بنیامین هم اصرار دارد که «ایده‌ی جنایتکارانه‌ی (Mörderisch) استثمارِ طبیعت»، مفهومی که از قرن نوزدهم به این سو بر زمینه‌ای مدرن و سرمایه‌دارانه تسلط یافته، در جوامعِ مادرسالاری وجود نداشته چراکه اصولاً در آن جوامع، به طبیعت به چشمِ مادری بخشنده و بزرگوار (schenkende Mutter) نگریسته می‌شده است.ⁱⁱ

برای بنیامین، و برای انگلس و سوسیالیستِ آزادی‌خواه Élisée Reclus که به هر دو در نوشته‌های باچوفن پرداخته شده است، مسأله نه بازگشت به گذشته‌ای پیشاتاریخی که پرداختِ چشم‌اندازی نو از هماهنگی بین جامعه و محیطِ زیستِ طبیعی است. تنها در یک جامعه‌ی سوسیالیستی که در آن تولید دیگر بر پایه‌ی استثمارِ انسان و کار او نیست، «کار [...] دیگر به معنایِ استثمارِ طبیعت به دست انسان وجود نخواهد داشت».ⁱⁱⁱ

ⁱ Walter Benjamin, *One-Way Street and Other Writings* (trans. J. A. Underwood), London: Penguin, ۲۰۰۸, p. ۸۷.

ⁱⁱ Walter Benjamin, 'Das Passagen-Werk', *Gesammelte Schriften* (GS), Frankfurt/Main: Suhrkamp Verlag, VI, ۱, p. ۵۰۶.

ⁱⁱⁱ 'Das Passagen-Werk', I, p. ۴۷.

بنیامین در وصیت نامه‌ی فلسفی‌اش: «تزهایی درباره‌ی مفهوم تاریخ» (۱۹۴۰)، شارل فوریه، آرمان‌گرای خیال‌پردازی را فرا می‌خواند که نزد او «کار، به دور از استثمار طبیعت، توانایی استخراج مخلوقات بالقوه‌ای است که در بطن او آرام گرفته‌اند» (تزیازدهم). این به معنای آن نیست که بنیامین قصد دارد مارکسیسم را با سوسیالیسم تخیلی جایگزین کند، نه، او با تأکید بر یادداشت‌های مهم انتقادی مارکس بر برنامه‌ی گوتا، که موضع فرصت‌طلبان درباره‌ی ماهیت کار است، فوریه را به شکل مکمل و پیوست مارکس در نظر می‌گیرد.

برای پوزیتیویسم سوسیال‌دموکراتی که در شمایل یوزف دیتزگن ظاهر شد، «مفهوم جدید کار در نهایت منجر می‌شود به بهره‌برداری کامل و استثمار طبیعت که به شکل کودکانه‌ای قرار است نقطه‌ی مقابل استثمار کارگران باشد.» از دید بنیامین این «برداشت از طبیعت به شکلی شوم با مفهوم طبیعت در یوتوپیاهای سوسیالیستی پیش از سال ۱۸۴۸ تفاوت دارد و از قبل نشانگر آن خصایص تکنوکراتی است که بعدتر در فاشیسم سر بر آورد.»^۱

در تز نهم از «تزهایی درباره‌ی مفهوم تاریخ»، والتر بنیامین پیشرفت ویرانگری که انبوهه‌ای از فاجعه‌ها برجا می‌گذارد را در تمثیل «توفان» بیان می‌کند. همین واژه‌ی «توفان» را جیمز هانسن اقلیم‌شناس ناسا و از سرشناس‌ترین متخصصان تغییر اقلیم، (و انگار با الهام از بنیامین) بر پیشانی کتاب خود که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، نشانده است: کتاب **توفان در عصر نوه‌ها: حقیقت درباره‌ی فاجعه‌ی اقلیمی در راه و آخرین بخت فرصت برای نجات بشریت (Storms of My Grandchildren)**. هانسن انقلابی نیست اما تحلیل او از «توفانی» در راه، که برای او همان‌گونه که برای بنیامین تمثیلی است از امری بزرگ‌تر و تهدیدکننده‌تر، در وضوح چشم‌اندازی که توصیف می‌کند خیره‌کننده است:

سیاره‌ی زمین، مخلوقات و زیست‌مندان، جهانی که در آن تمدن شکل گرفت، جهانی با الگوهای شناخته‌شده‌ی اقلیمی و کران‌های ساحلی پایدار، در معرض خطری قریب‌الوقوع قرار دارد. اضطراری بودن وضعیت تنها در چندسال اخیر آشکار شده است.

^۱ Benjamin, 'Über den Begriff der Geschichte', GS, I, ۲, pp. ۶۹۸-۶۹۹

اکنون ما شواهد آشکاری مبنی بر وقوع بحران داریم. نتیجه‌ی تکان‌دهنده آن است که ادامه‌ی استخراج سوخت‌های فسیلی نه تنها گونه‌های زیست‌مند بر روی کره‌ی زمین، که ادامه‌ی حیات خود بشریت را با خطر مواجه کرده است و زمان‌بندی وقوع این رخداد از آن‌چه تاکنون می‌پنداشتیم به ما نزدیک‌تر است.^۱

اکوسوسیالیسم از سال ۱۹۷۰

حقیقت امر آن است که در خلال اکثر سال‌های قرن بیستم جریان‌های اصلی و مسلط جنبش کارگری، اتحادیه‌گراها، سوسیال‌دموکرات‌ها، کمونیسم از نوع شوروی، با کمی استثنا، همگی موضوعات بوم‌شناختی را از دایره‌ی توجه خود بیرون نهاده بودند. از سوی دیگر جنبش‌های بوم‌شناختی و احزاب سبز هم، جز بخش کوچکی از جریانات چپ‌گرا [–ی آن]، هیچ علاقه‌ای به سوسیالیسم نداشته‌اند.

ایده‌ی سوسیالیسم بوم‌گرا یا بوم‌شناسی سوسیالیستی، به طور مشخص، تنها از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ است که در نوشته‌های برخی از پیشگامان مشی فکری «سرخ-سبز» به شکل‌های مختلف ظاهر شده و گسترش یافته است. افرادی مانند مانوئل ساکرستان اسپانیایی، ریموند ویلیامز بریتانیایی، آندره گُرز و پل دلیگ از فرانسه، راشل کارسون و بری کومونر آمریکایی، ولفانگ هریخ از آلمان شرقی و دیگران.

شاید اشاره‌ای کوچک به آندره گُرز، فیلسوف اگزیستانسیالیست و از دوستان و پیروان ژان پل سارتر با پیشینه‌ی مارکسیستی قوی و شاید تاثیرگذارترین پیشگام اکوسوسیالیسم خالی از لطف نباشد: او در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد تلاش کرد تفکر مارکسیستی و بوم‌شناختی را بر پایه‌ی مخالفت هر دو با تولیدگرایی و تشویق به مصرف نزدیک کند. در مقاله‌ای به سال ۱۹۸۰ او می‌نویسد: «تنها سوسیالیسم می‌تواند منطق پیشینه‌سازی سود و ضایعات و تولید و مصرف را بشکند و آن را با عقل سلیم اقتصادی یعنی رضایت حداکثری با کم‌ترین هزینه جایگزین کند. ایده‌ی ارزش‌های فرااقتصادی و غیربازاری برای سرمایه‌داری غریب است. این ایده‌ها، اگرچه برای

^۱ James Hansen, *Storms of My Grandchildren: The Truth About the Coming Climate Catastrophe and our Last Chance to Save Humanity*, New York: Bloomsbury, ۲۰۰۹, p. IX.

کمونیسم ضروری است اما نمی‌تواند به شکل نفی‌ایجابی سیستم غالب عمل کند مگر آن که مفاهیم خودمحدودیتی، پایداری، مساوات و پاداش، تعبیری عملی بیابد [...]»^۱ اگرچه در نام‌هایی که در پی می‌آید به طور کلی گرایش به نوعی مارکسیسم بوم‌شناختی یا بوم‌گرایانه (eco-Marxist) قابل ردیابی است، در کنار آن، می‌توان تحلیل‌های رادیکال ضد سرمایه‌داری و راه‌حل‌های بدیلی که به اکوسوسیالیسم نزدیک است را در بوم‌شناسی اجتماعی‌آنارشستی مورای بوکچین، و در گرایش‌چپ بوم‌شناختی عمیق آرنه نائس و در خلال نوشته‌های برخی نویسندگان جریان «عدم‌رشد» یافت.

بنا به شواهد از سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ اصطلاح اکوسوسیالیسم، هم‌زمان با ظهور گرایش‌چپ در حزب سبزهای آلمان، که سخنگویان اصلی آن راینر ترامپرت و توماس ابرمان بودند و به خود اکوسوسیالیست می‌گفتند، ظاهر شد. در همان زمان کتاب **بدیل (آلترناتیو)** نوشته‌ی یک مخالف حکومت آلمان شرقی به نام رادولف باهرو، منتشر می‌شود که نقدی رادیکال بر مدل شوروی و جمهوری دموکراتیک آلمان تحت نام سوسیالیسم بوم‌شناختی پروراند. در خلال دهه‌ی ۱۹۸۰ اقتصاددان آمریکایی جیمز اُکائر رویکرد نوینی را پیرامون مارکسیسم بوم‌گرایانه در نوشته‌ها و نیز نشریه‌ی **سرمایه‌داری، طبیعت و سوسیالیسم** که خود پایه‌گذاری کرده بود، بسط داد. در همان سال‌ها یکی از اعضای گرایش‌چپ حزب سبزهای آلمان و عضو پارلمان، فریدر اتو وولف، با همکاری رهبر سابق حزب کمونیست فرانسه که به سرخ-سبزگرایی تغییر رویه داده بود، کتابی با نام **بدیل سبز اروپا**^۱ منتشر کرد که شاید بتوان گفت اولین طرح‌برنامه‌ی اکوسوسیالیستی اروپایی است. در این بین در اسپانیا، پیروان مانوئل ساکریستان مانند فرانچسکو فرناندز بوئی، به مباحثات و استدلال‌ات بوم‌شناختی سوسیالیستی را در مجله‌ی **میه‌نتراس تانتو** در بارسلونا به گسترده‌ی پرداختند.

^۱ André Gorz, *Ecologica*, New York : Seagull Books, ۲۰۱۰ (Paris: Galilée, ۲۰۰۸, pp. ۹۸-۹۹).

^۱ Montreal: Black Rose, ۱۹۹۲.

در سال ۲۰۰۱ بین‌المللی چهارم تحلیل و احکام اکوسوسیالیستی را تحت عنوان **اکولوژی و انقلاب سوسیالیستی** در کنگره‌ی جهانی خود تصویب کرد. در همان سال جوئل کوئل و نویسندگی این متن، [میشل لووی]، **مانیفست بین‌المللی اکوسوسیالیسم** را منتشر کردند که به‌طور گسترده در سال ۲۰۰۷ در پاریس مورد بحث قرار گرفت و الهام‌بخش ایجاد بنیاد شبکه‌ی بین‌المللی اکوسوسیالیست (EIN) شد. دومین مانیفست اکوسوسیالیسم با نام **بیانیه‌ی بلم**^۴ (Belem) به‌طور خاص با اشاره به گرمایش جهانی با امضای صدها نفر از کشورهای مختلف در فوروم اجتماع جهانی^۵ در بلم برزیل در سال ۲۰۰۹ منتشر و توزیع شد. چندماه بعد، در جریان کنفرانس سازمان ملل پیرامون تغییر اقلیم در کپنهاگ دانمارک، شبکه‌ی بین‌المللی اکوسوسیالیست کتاب مصوری با نام **کپنهاگ ۲۰۴۹** در میان هزاران معترضی که تحت عنوان «تغییر سیستم، نه تغییر اقلیم» در حال تظاهرات بودند، پخش کردند. به این موارد همچنین باید اشاره کرد به فعالیت‌های جان بلامی فاستر، فرد مگداف، پل برکت و دوستان‌شان در مجله‌ی شناخته‌ی شده‌ی **چپ مانتلی ریویو** در آمریکای شمالی که پیرامون مارکسیسم بوم‌گرایانه می‌نویسند؛ فعالیت دامن‌دار و پایدار نشریه‌ی **سرمایه‌داری، طبیعت و سوسیالیسم** به سردبیری جوئل کوئل نویسنده‌ی کتاب **دشمن طبیعت**^۶ و اخیراً سالوادور انگل دی‌مادور، از حلقه‌ای از کنش‌گران جوان به نام **افق اکوسوسیالیستی (Quincy Saul)** که اخیراً (۲۰۱۴) کتاب مصور اکوسوسیالیستی **حقیقت و شهامت** را منتشر کرده است؛ و در کنار این‌ها فراوان کتاب و مقاله‌های مهمی چون کتاب **اکولوژی و سوسیالیسم** کریس ویلیامز ۲۰۱۰.

و در باقی کشورها: نوشته‌های اکوسوسیالیستی/اکوفمینیستی آریل صالح و تریسا ترنر، مجله **Canadian Dimension** به سردبیری یان آنگوس و سی گونیک اکوسوسیالیست، نوشته‌های مارکسیست بلژیکی دانیل تانورو پیرامون تغییر اقلیم و پایان سرمایه‌داری سبز، پژوهش‌های نویسندگان فرانسوی مانند ژان ماری هاریبی مرتبط با جنبش عدالت جهانی، پیروان اکوسوسیالیست ارنست بلوخ و آندره گورز،

^۱ Joel Kovel, *The Enemy of Nature: The End of Capitalism or the End of the World?*, London and New York: Zed Books, ۲۰۰۲.

مانیفست اکوسوسیالیست که از سوی حزب چپ فرانسه در سال ۲۰۱۳ منتشر شد و کنفرانس اروپایی اکوسوسیالیست‌ها در ژنو ۲۰۱۴ و بیلبائو ۲۰۱۶ نیز از فعالیت‌های مهم در این عرصه هستند.

در حالی که نگرش و طرز برخورد احزاب کمونیست و احزاب سبز با اکوسوسیالیسم، به دلایلی کاملاً متفاوت، سرد بوده، در این اواخر بحث پیرامون آرای اکوسوسیالیستی در نشریات و روزنامه‌های آنها شروع شده است. این امر در مورد حزب چپ اروپایی که در سال ۲۰۱۴ قطعنامه‌ای نزدیک به ایده‌ی اکوسوسیالیسم را تصویب کرد، نیز صادق است.

هوگو بلانکو

اشتباه خواهد بود که نتیجه بگیریم اکوسوسیالیسم تنها محدود به اروپا و آمریکای شمالی است. به‌واقع، بحث‌ها و فعالیت‌های زنده و پویای اکوسوسیالیستی در آمریکای لاتین در جریان است. در برزیل شبکه‌ی اکوسوسیالیستی محلی با محققان و کنشگرانی از احزاب مختلف، اتحادیه‌ها و جنبش‌های دهقانی تأسیس شده است و در مکزیک، جمعیت‌های مختلفی وجود دارد که به اکوسویالیسم می‌پردازند. اخیراً در سال ۲۰۱۴ کنفرانس اکوسوسیالیستی در کاراکاس و کوئیتو برگزار شد و در چین نیز، جایی که همزمان با ترجمه‌ی کتاب جان بلامی فاستر و جوئل کوول، چندین کنفرانس از سوی دانشگاه‌های این کشور در مورد این کتاب در همین چند سال برگزار شده است، علاقه به اکوسوسیالیسم در حال رشد است.

با این حال اکوسوسیالیسم فقط موضوعی مورد علاقه‌ی محققان و روشنفکران نیست؛ در چندین کشور، کنشگران مدنی و رهبران مردمی به این مفهوم علاقمند شده‌اند. امروزه جوامع بومیان در آمریکای لاتین در خط مقدم مبارزه‌ی اجتماعی-بوم‌شناختی علیه تخریب جنگل‌ها و آلوده‌سازی رودخانه‌ها و سرزمین‌ها از سوی شرکت‌های چندملیتی نفت و معدن، حضور دارند. یکی از مهم‌ترین رهبران این جنبش‌های مقاومت ضد سیستمی، مبارز انقلابی بومی و اکوسوسیالیست پرویی هوگو بلانکو است.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و در ارتباط با بین‌الملل چهارم، هوگو بلانکو جنبش دهقانی بزرگی را در دره‌ی کانوسیون که دارای بریگادهای خوددفاعی مسلح بود سازماندهی کرد. پس از دستگیری به دست پلیس و محکوم شدن به اعدام، بلانکو با کمک کمپین بین‌المللی اتحاد که شامل کسانی چون سیمون دوبوار، ژان پل سارتر و برتراند راسل می‌شد نجات پیدا کرد. پس از چندین بار انتخاب به عنوان نماینده‌ی پارلمان به خاطر مخالفت با دیکتاتوری فوجیموری در سال ۱۹۹۲ تبعید شد. پس از بازگشت به پرو، او فعالانه به کنفدراسیون کمپسینای پرو (CCP)، بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی دهقانی پرو، پیوست. امروز مهم‌ترین مرجع [فکری/عملی] هوگو بلانکو، جنبش زاپاتیست‌های مکزیک است. او سردبیر گاهنامه *Lucha Indígena* است و با سنی بیش از ۸۰ سال هنوز در صف اول مبارزات بومیان پرو قرار دارد.

در دهه‌ی گذشته بلانکو به طور روزافزونی به اکوسوسیالیسم متمایل شد چرا که آن را هم‌چون ادامه‌ای بر سنت‌های همگانی جوامع بومیان و احترام و ارزشی که آنها برای پاچاماما، مام زمین، قائل‌اند می‌دید. ^۱ امضای او پای بیانیه‌ی اکوسوسیالیسم، هنگامی که هیأت نمایندگی بومیان پرویی را به عنوان عضوی از کنفرانس بین‌المللی اکوسوسیالیست‌ها در بلم برزیل که پس از فوروم جهانی سوسیالیست‌ها در ۲۰۰۹ برگزار می‌شد، نیز نشسته است. او بر این باور است که بومیان آمریکای لاتین و سایر جوامع [محلی] قرن‌هاست اکوسوسیالیسم را به‌طور عملی به اجرا درآورده‌اند.

نتیجه‌گیری

حائز اهمیت است تاکید بر این نکته که اکوسوسیالیسم پروژه‌ای است برای آینده، افقی از ممکنات، بدیلی رادیکال و ضد سرمایه‌داری، و در همان حال، دستورالعملی برای این جا و اکنون، حول پیشنهادهای عینی و ضروری. دستیابی به هر پیروزی، که فرآیند تغییر اقلیم و تخریب بوم‌شناختی را کند کند، اگرچه مقطعی و محدود باشد سنگ‌پایه‌ی پیروزی‌های آتی خواهد بود و اعتماد به‌نفس و سازمان‌یابی بیش‌تر و حرکت به جلوی

□ ن.ک. به کتاب وی

ما را سهل‌تر خواهد کرد.^۱ هیچ تضمینی برای ظفرمندی یک بدیل اکوسوسیالیستی وجود ندارد؛ از قدرت موجود چندان انتظاری نمی‌توان داشت، تنها امید در اتکا به مبارزه و جنبش از پایین نهفته است، مانند آنچه در سیاتل ۱۹۹۹ موجب نزدیکی لاک‌پشت‌ها (بوم‌گرایان) و کامیون‌داران (اتحادیه‌ی کارگری) و تولد جنبش عدالت جهانی^۲ شد. یا مانند آنچه در کپنهاگ در سال ۲۰۰۹ روی داد جایی که هزاران نفر از معترضان با شعار «تغییر سیستم نه تغییر اقلیم» دور هم جمع شدند و به خیابان آمدند یا مانند سال ۲۰۱۰ در بولیوی وقتی که ۳۰ هزار نفر نماینده‌ی بومیان، دهقانان، اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های بوم‌شناختی از آمریکای لاتین و از سرتاسر جهان، در کنفرانس مردمی تغییر اقلیم شرکت کردند، همان کسانی که چون طنین نوشته‌های والتر بنیامین بر فراز سال‌ها تا اکنون، سند محکومیت تخریب مام زمین از سوی امپریالیسم هستند.

پیوند با منبع اصلی:

[Ecosocialism – from William Morris to Hugo Blanco](#)

پی‌نوشت‌های مترجم

^۱ انجمن برادری پیشارافانلی معروف به پیشارافانلی‌ها گروهی متشکل از نقاشان، شاعران و منتقدان بریتانیایی در عصر ویکتوریا بود که در سال ۱۸۴۸ توسط ویلیام هولمن هانت، جان اورت میلیس و دانت گابریل روستی با هدف مقابله با ایده‌آل‌های دوران اوج هنر رنسانس تشکیل شد. پس از مدت کوتاهی ویلیام میکائیل روستی، جیمز کلینسون، فردریک جورج استفانس و توماس وولنر نیز

ⁱ Chris Williams, *Ecology and Socialism*, Chicago: Haymarket Books, ۲۰۱۰, p. ۲۳۷.

به بنیان‌گذاران این گروه پیوستند تا «انجمن برادری» هفت عضو داشته باشد. این گروه از نقاشان جوان بریتانیایی در واکنشی علیه آکادمی سلطنتی، یعنی آنچه که آنان نقاشی‌های بی‌محتوا و تاریخی ساختگی می‌دانستند، با یکدیگر متحد شدند تا به بیان تازه‌ای از معنویت جدی و خالص دست یابند. این گروه باور داشت هنر پیش از رافائل در عصر طلایی خودش قرار داشت. آنان در نگرانی از آنچه که به عنوان وضعیت رو به احتضار نقاشی انگلیسی از آن یاد می‌کردند و نیز در امید به دستیابی مجدد به صمیمیت و سادگی هنر اولیه‌ی ایتالیا وجه اشتراک داشتند. این جنبش از همان آغاز خصیصه ادبی قدرتمندی داشت.

اهداف انجمن برادری را به شرح زیر مشخص کرده‌اند:

- ۱- داشتن ایده‌های نوآمیز برای بیان
- ۲- مطالعه‌ی دقیق طبیعت
- ۳- همدلی با آنچه در هنر پیشین صراحت جدی و قلبی است و حذف آنچه که قراردادی و خودساخته و تقلیدی است.
- ۴- ضروری‌تر از همه، خلق تصاویر و مجسمه‌های کاملاً خوب

تمایل آنها به وفاداری به طبیعت از طریق کاوش موشکافانه‌ی گل‌ها، گیاهان و غیره و نیز کاربرد شیوه‌ی واضح، روشن و دقیق بیان می‌شد. آن‌ها در نقاشی‌های طبیعت‌محور و با جزئیات، علاقه به موضوعات داستانی و مدل‌های زن با موی بلند با هم اشتراک داشتند، - اما آنچه به شدت از آن منجر بودند «کلیشه‌های» فرهنگستانی و صحنه‌های پیش پا افتاده و روزمره بود.

^۲ گرایشی سیاسی و اقتصادی و جنبشی اجتماعی است بر مبنای ساختار اقتصادی بوم‌گرا، مخالف با مصرف‌گرایی و ضد سرمایه‌داری که از راهبردهای کلان برای ایجاد محدودیت بر رشد اقتصادی و گسترش منطق تولید در جهت محافظت از محیط زیست و کاهش نابرابری‌ها و افزایش رفاه فردی و اجتماعی دفاع می‌کند. Research&Degrowth (R&D) انجمنی دانشگاهی در اروپا است که مشخصاً به این موضوع پرداخته و تاکنون چندین کنفرانس در کشورهای مختلف برگزار کرده است.

^۳ به نوشته‌ی ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، سرمایه‌داری در شمال اروپا هنگامی ظهور کرد که اخلاق پروتستانی و به‌طور خاص کالونیسیم، گروه‌های انبوهی از مردم را برای درگیر شدن با کار در جهانی عرفی، توسعه‌ی بنگاه‌های خودشان و پرداختن به تجارت و تجمیع ثروت برای سرمایه‌گذاری برانگیخت. به عبارت دیگر اخلاق پروتستانی کار، نیروی مهمی در پشت‌کنش جمعی برنامه‌ریزی نشده و هماهنگ نشده‌ای بود که توسعه‌ی سرمایه‌داری را تحت تأثیر خود قرار داد.

^۴ روزنامه‌ی شرق، ۳ شهریور ۱۳۹۷، شماره‌ی ۳۲۲۷

° همایش اجتماعی جهانی (World Social Forum) نخستین بار در سال ۲۰۰۱ با شعار «دنیایی بهتر ممکن است» در تقابل با همایش اقتصاد جهانی داووس سوئیس برگزار شد. طی سال‌های بعد در نشست‌های سالانه‌ی این فوروم جهانی موضوعات مختلفی مانند بحران مالی بین‌المللی، مشکلات زیست‌محیطی و امنیت غذایی، نژادپرستی، نظامی‌گری، حقوق بشر، مهاجرت و اقتصاد هم‌بسته، حفاظت از جنگل‌های بارانی آمازون و ساکنان بومی آن و نیز اعتراض به الگوی اقتصادی نولیبرال و جهانی‌سازی همسان‌کننده با حضور هزار نفر از اعضای گروه‌های مختلف اجتماعی، محیط زیستی و بومی و برخی سران کشورها به‌ویژه سران آمریکای جنوبی به بحث گذاشته شد. هدف این همایش حرکت به سمت دنیایی بهتر، عادلانه و آزاد از طریق اتحاد نهاد‌های مدنی و سازمان‌های مردمی و جنبش‌های توده‌ای است.

۱ جنبش جهانی دهقانان، مردم محلی و بومیان و کشاورزان بدون زمین که برای عدالت غذایی و حفظ زمین و کشاورزی محلی در مقابل شرکت‌های کشت و صنعت مبارزه می‌کند.

۷ جنبشی متشکل از همه‌ی گروه‌های اجتماعی در سرتاسر جهان که در مخالفت با جهانی‌سازی بر مبنای منافع ابرشرکت‌های سرمایه‌داری، بر بهره‌مندی عادلانه و همگانی از منابع اقتصادی بدون هجوم بر طبیعت و ارتباط و اتحاد جوامع محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های مختلف مردم ورای مرزهای سیاسی دفاع می‌کند. این جنبش توده‌ای را بیش‌تر با تظاهرات عظیم خیابانی و نشست‌های بدیل در زمان برگزاری اجلاس سران ۸ کشور صنعتی، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی می‌شناسیم.